

متن پرسش

با عرض سلام و تحیت: استاد بزرگوار مدتها بود که در قصه عاشورا سوال بود برایم اینکه کار اباعبدالله به سختی می‌افتد را چطور با مجیب بودن پروردگار می‌شود جمع بست؟ چرا حضرت زینب سلام الله علیها حتی لحظه ای که حضرت را در گودی قتلگاه می‌بینند رو به مدینه می‌کنند و با حضرت رسول سخن می‌گویند چرا از خداوند نمی‌خواهند فرجی رخ بدهد؟ این ادب است؟ یا تقدیر حتمی است امکان تغییرش نیست و خدا اینطور می‌خواهد؟ «ان الله شاء أن یراک قتیلا»؟ این رویه در زندگی دیگر افراد هم رایج است؟ اینکه گاهی کاملا کاری که می‌کنی در مسیر حق است ظاهرا ولی موانع متعدد، گرفتار شدن ... با همه سختی‌ها راه را ادامه می‌دهی اما از زمین و زمان هم می‌بارد چرا؟ این تصویری نیست که از خداوند در ذهن ما ایجاد شده خدا را دستگیر و اجابت کننده معرفی کردند بهمان، نه خدایی که سختی و فشار بنده ای که در راه خودش هست می‌بیند ولی تغییری گشایشی نمی‌دهد. پس کجا اگر یک قدم برداریم ده قدم می‌آید. شاید خیلی‌ها بگویند حسین (ع) باید اینطور شهید می‌شد تا اسلام احیا شود. اما عقل ناقص امثال من بر نمی‌تابد اگر خدا خداست و رحمانیتش و رحیمیتش پا برجاست چرا مداخله ای نکرد. عاشورا که هیچ در حد و اندازه تفکر امثال بنده نیست در زندگی خودمان هم گاهی سختی پشت سختی، منظوم سختی دنیایی است، رشد معنوی که الحمدلله هست. ولی چطور فقط غیر دنیایی‌ها را ببینیم مگر خدای ما فقط خدای آخرت است؟ برای دنیای ما نیت‌ناک ندارد؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: خود اولیاء الهی به این نتیجه می‌رسند که بهترین بودن در دنیا، مقابله با استکبار است. ملاحظه کردید که ماه‌های اخیر جناب شهید حاج قاسم چه اندازه به دنبال شهادت بود به جهت آن که می‌دانست برکاتی در شهادت او برای خودش و جامعه رقم خورده است و دیدید که یکی از مسئولان آمریکایی گفته بود قاسم سلیمانی شهید برای آمریکا از قاسم سلیمانی زنده، خطرناک‌تر است.

فرعون نمونه فرهنگی است که می‌گوید زندگی فرصتی برای «زنده بودن» است و موسی (ع) نمونه فرهنگی است که می‌گوید زندگی فرصتی است برای «حرکت» و اینکه انسان از لاک خودش خارج شود، پوست بیندازد، آزاد شود و چهره حقیقی او که پشت این شرایط پنهان شده، ظاهر گردد.

وقتی یکی از آنها می گوید پیروزی، آن یکی چیز دیگری می فهمد. هرلفظی که این می گوید، در فرهنگ خودش و در قاموس خودش یک معنا دارد و دیگری از آن چیز دیگری و معنای دیگری درک می کند.

طبق فرهنگ موسوی، اصل بر زنده ماندن نیست؛ بلکه اصل، نتیجه گرفتن از زندگی است؛ یعنی در فرهنگ موسوی اگر با زنده بودن نتیجه گرفته می شود، زندگی خوب است و اگر با دادن زندگی نتیجه به دست می آید، باید زندگی را داد.

فرهنگ موسوی می گوید پیروزی در رها کردن زندگی است؛ اگر با رها کردن زندگی نتیجه به دست می آید.

موفق باشید